

بیرمسئول: مرتضی کامران

قوت تفکر، رقت احساس،

لطف طبع، قدرت بیان



دانش امروزین که بسیاری از رازهای سریمهر آفرینش را نیمه آشکار یا آشکار کرده است از این راز نیز پرده برگرفته است که در دستگاه پیکر همه جانداران عالم خلقت از جویده و خزنده و چرنده و پرنده و درنده و حتی موجودهای تک یاخته^۱ قسمی اندیشه نوعی احساس و گونه‌ای لطف طبع و شیوه‌ای بیان، البته در درجه‌های شدت و ضعف و در رتبه‌های وحدت و کثرت و در شکل‌های خفی و جلی، وجود دارد که هر جاندار یا جانور تواند، با آنها، از کم و کیف چیزهایی که ویرا پیرامون گرفته است و یا عواملی که بر او اثر گذارد باخبر شود و نتیجه تأثر و انفعال خود را، بوسیله آن قوا و بگونه‌های گوناگون، هویدا و برملا سازد.

نیروهای یاد شده ، در نهاد آدمیزاد ، یعنی رطب تازه رس باغ جود و چمن آرای بساط وجود، که بحق اشرف مخلوقها و برتر آفریدگان بشمار آید، در حدی وبمیزانیست که اگر بامعیارها و قیاس‌هایی که اکنون بشر را در دسترس امکان افتاده است، سنجیده شود میتوان گفت **در حد کمال است و بردیگر جانوران برتری آشکار دارد .**

همه آثار بدیع و فاخر و پدیده‌های شگرف و شگفت، که از آغاز آفرینش تا بروزگار ما، در جهان پدید آمده، زائیده و دست پرورده این نیروها بوده‌است. آدمی نخست می‌اندیشد و احساس میکند و بعد دریافته فکر و حس خود را ، بالطف طبع، بمنصه بروز و شهود می‌گذارد و دیگران را از آن برخوردار و بهره‌مند می‌سازد .

جایگاه فکر و حس را، بیاره ملاحظه‌ها و تعبیرها ، که در این مقالت مجال بحث در آن نیست، دماغ‌ودل دانسته‌اند .

در این دو دستگاه مرموز و پیچیده پیکر آدمیست که نسج‌های رنگارنگ و گوناگون اندیشه‌ها و احساس‌ها بافته و تافته و ساخته و پرداخته میشود و با سلوب‌های مختلف، از راه زبان یا خامه، بگفتار و نگارش درمی‌آید و سپس گفته‌ها و نوشته‌ها بعمل می‌یونند و صورت تحقق می‌پذیرد و در اشکال مختلف، پایه‌های جسیم و عظیم علم و صنعت تمدن قویم جهان را محکم و استوار می‌سازد و در دیوار کاخ رفیع و منبع فرهنگ و ادب و هنرگیتی‌را، با نقوش و صور دلآرا و جان افزا می‌آراید و زینت می‌بخشد، دو دستگاه دماغ و دل هر آدمی ، از گلهواره تا گور و بروزگار کوتاه یا دراز زندگانی هر کس، همیشه در کار و چرخهای شتابنده و چرخنده آن همواره در گردش و جنبش است ولی البته بلزده آن، از لحاظ کم و کیف و چندی و چونی، در هر دوره‌ای از دوره‌های عمر، بعلت‌های مختلف، یکسان نیست.

ارزش فرآورده‌ها و قیمت محصول‌ها و قدر و منزلت پدیده‌های این دو دستگاه نیز، یک سلسله عوامل و اسباب را تابع و پیرو است که گفتگوی در آنها درخور مقالتی مستقل و جداگانه خواهد بود.

این دو دستگاه آفریده مشیت و حکمت و قدرت خداوند ، مانند هر دستگاه دست ساخت بشر، برای آنکه بکار افتد و محصولی مرغوب یا نامرغوب و خوب یا بد و نفیس یا خسیس و نرم یا خشن و گرانبها یا کم بها بیرون دهد **کارگران و استادکاران و ماده‌های نخستین میخواهد** تا از یکسو، خوراک بگیرد و در میان چین و شکنج دنده‌ها و چرخهای ابزارها و آلت‌های خرد و کلان و سخت و نرم خود **دگرگون سازد** و از هم جدا کند یا بهم بیامیزد و بهزاران شکل و رنگ و اندازه و قواره درآورد و از سویی دیگر، پدیده‌های نو و تازه پس دهد و به بیرون افکند تا بی‌بازار برند و بر بساط‌ها بگسترانند و مشتریان بدپسند و یا خوش پسند و مختلف الافکار و متفاوت الاحساس را در دسترس گذارند .

خوبی و بدی و زشتی یا زیبایی و ارزانی یا گرانی محصول‌های هر دستگاه بدو امر وابسته است: یکی میزان آموختگی و تجربه و تمرین و مهارت کارگرانی و

استادکارانی که بر پشت دستگاهها بکارند و دود دیگر نوع و جنس ماده‌هاییکه در دستگاه ریخته میشود تا بمحصول تبدیل یابد.

در يك دستگاه پنبه و نخ و کف، بکتان و کرباس و متقال و گونی تبدیل میشود و از دستگاه دیگر، کرک و پشم و ابریشم به پرند هفت رنگ و پرنیان منقش و دیبای شوشتر و نسبیج زربفت و قالی اعلی شکل می‌پذیرد.

سرنوشت این پدیده‌ها نیز یکسان نیست. در یکی خاک و آرد و همیسه و زغال و پهن و خس و خاشاک می‌آکنند و یا با آن آستر لحاف و لنگ حمام و کیسه خواربار و جوال گاه میسازند و دیگری بشکل جامه‌ای پیکر نما یا قبائی تن چسب، پیکر لطیف‌مه‌رویان رامیاراید و مینوازد و بگونه فرش نفیس و زیبا کاخ‌دلآرای شاهان و توانگران را فر و شکوه می‌بخشد.

در میان پدیده‌های یکنوع نیز، از بسیاری لحاظ، اختلاف وجود دارد، یکی پلاس خشن مزلقانچائی و دیگری گلیم ظریف کردستانی، یکی قالی درشت‌باف و بدرنگ و نقشه زرنندی و دیگری قالیچه ابریشمین نازک بافت و خوش نقش و نگار تبریزی و اصفهانی، یکی چیت و پارچه و قماش سبک ارزش شاهی و دیگری اطلس و مخمل و زری گرانقیمت کاشانیست.

از دوام و قوام بود و نار و کم و کیف نقش و نگار و ارزش و بهای ذرع و قواره این فرآورده‌ها بایکدیگر، باین حقیقت نیک بتوان پی‌برد که اختلاف اسناد و کارگر ماهر یا ناشی، دانا یا نادان، نوچرخ یا کهنه‌کار و تفاوت مواد اولیه خوب یا بد و مرغوب یا نامرغوب، تاجه پایه و مایه، در چگونگی جنس و بهای محصول دخالت دارد و میان دوسوره «فاتحة الكتاب» و «تبت‌یدا ابی‌لهب» تاجه حد تفاوت است.

این مطلب، با این دو الگو که بدست داده شد، در کلیه رشته‌های هنرهای زیبا (صنایع مستظرفه) نیز راست و درست درمی‌آید و همه آن مفاهیم بر مصادیق خود صدق میکند. اما چون محور سخن ما، در این مقالت، شعر و نثر و شاعری و نویسندگیست بنابراین صفحه کلام را برگرد آن محور بگردش می‌افکنیم تا زودتر بمقصد و مقصود برسیم. بطوریکه میدانید در گنجینه بلند پایه و خزانه گرانمایه زبان و فرهنگ پارسی، آثاری فخیم و فاخر، از نظم و نثر، بسیار نه‌اندک، وجود دارد که چه در زمان حیات خود صاحبان و پدیدآوردنگانشان و چه پس از آنان، بزمانهای مختلف تاریخ دور و دراز این مرز و بوم، تا با امروز که عصر ماست و بیش از دوازده قرن میگذرد، همیشه درخور آفرین و تحسین و مورد تعظیم و تکریم مردم جهان بوده‌است و مجموعه آن چون تاجی گوهر آموده بر تارک قوم بزرگ ایرانی میدرخشد و مانند مشعلی فروزنده از دل قاره آسیا بدور و نزدیک فروغ و روشنی می‌بخشد.

گاهی از شیخ اجل سعدی شیرین‌زبان «ذکر جمیلش در افواه عوام میرود و صیت سخنش در بسط زمین می‌پراکند تا قصب‌الجیب حدیثش را چون شکر بخورند و ورقه منش‌آتش را چون کاغذ زربیرند» «بادخزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعی را به طیش خریف مبدل نکند» و زمانی با غزل خواجه‌آزاده

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر
کاین طفل یکشبه ره یکساله میرود

و وقتی چون پادشاه کلام نظامی «عاریت کس نمی پذیرد و آنچه دلش گفت بگو میگوید»: «لاف از سخن چو در میزند و یکدسته گل دماغ پرور را بر خرمن صد گیاه برتر میداند» و روزگاری مانند خداوندگار سخن دری فردوسی طوسی «از نظم کاخی بلند پی می افکند که از باد و باران گزند نیابد و باپراکندن بذرخن، خود رازنده جاویدان سازد» چرا کار چنین است؟ این حال عجب را سبب و علت چیست و پایه و مایه در کجاست؟ باید، خواه ناخواه، باین حقیقت پی برد و این سخن راست و درست را پذیرفت که در همه این موارد، در پس دستگاه طبع آرائی و اندیشه آزمائی و هنرنمائی، استادکارانی چیره دست و ورزیده و هنرورانی پخته و آزموده، از شاعر و حکیم و عارف و شاعر و عالم و فقیه و نویسنده نشسته بودند و مواد اولیه نخبه وزیده و پاک و پاکیزه، از الفاظ و معانی و تشبیهات و تعبیرات و استعارات و کنایات، را برون دستگاه طبع و ذوق خداداد میریختند.

این اعجوبه های علم و ادب و فن همه درسی خوانده و زحمت کشیده و استاد دیده بودند و تمام رموز علوم و فنون معمول و متداول عصر خود را، از صرف و نحو و لغت (درست گفتن و درست نوشتن) و معانی و بیان (شرائط فصاحت و بلاغت) و عروض و بدیع (مشاطه گری و ریزه کاری و آرایش کلام) و اصول و کلام و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و رجال و انساب و حکمت و فلسفه و هیئت و نجوم و طبیعی و ریاضی و حتی جادو و طلسم و نیرنگ (سرمایه و پشتوانه و اعتبار فکر و حس و ذوق) بدانگونه که باید و شاید، دقیق و عمیق نه سرسری و طوطی وار، میدانستند و در هر رشته، بنفسه، تحقیق و تتبع و غور و فحص داشتند و در پشت دستگاه نوآوری و هنر آفرینی خود بیدار و هشیار و مراقب و مواظب و محکم و مصمم می نشستند و فکر و طبع خود را بزحمت و مشقت و ریاضت آشنا می ساختند و از بزرگی و دشواری کار نمی هراسیدند و چراغ اندیشه به پیه دماغ می افروختند و هزاران طرح و نقش نو و تازه و بکر و بدیع، در پرده های فکر و خیال، می پروردند و بعد الفاظ و ترکیبها و مضمونها، یعنی مواد اولیه را، آماده و مهیا و پاک و پاکیزه و مجرد و مذهب از وصمت هر حشو و لغو و زائد، بدستگاه احساس و تفکر، یعنی دل و دماغ، عرضه می کردند و بزیر دنده های گردنده چرخهای جنبه آن فرو میریختند و تافته خوش بافته محصول دسترنج خود را تحویل می گرفتند و بی بازار می فرستادند و یاد رکنج گنج خلوت ذخیره می کردند.

این افراد عزیز القدر و نادر الوجود در نتیجه زانوزدن در مکتب استادان متبحر و متوغل و متمتع و مطالعه و تصفح و تفحص در متن ها و حاشیه های نوشته های دانشمندان

گذشته، موجود در کتب خانه‌های عمومی یا خصوصی، و تمرین و ممارست و استقامت و استقامت در کار و باصطلاح تحمل مشاق و ریاضات و دود چراغ و خون جگر خوردن، در حد اعلاي زبردستی و مهارت و کمال و پختگی عقلی و ذهنی و ذوقی بودند و از آن‌ها گذشته واله و شیدا و شیفته و مفتون و عاشق صادق کسب علم و ادب و معرفت بشمار می‌آمدند.

مواد اولیه‌ای که بکار می‌بردند همه اصیل و جمیل و خوب و مرغوب و دست‌پرورد فصیحان و بلیغان زمان‌های گذشته و یا معاصرشان بود که مانند زرناب از بوته‌های گداخته آزمایش و امتحان، سرخ روی و شگفته، بیرون آمده بود و داغ عیار و لکه غش بر چهره و تن نداشت.

زرگران زبردست و چیره‌کار گوهرشناس، که در حرفه و پیشه اصیل خویش، یکدنیا دانش و ذوق و تجربه و یک جهان آموخته و اندوخته دارند، از میان توده‌های عظیم در لعل و مروارید و یاقوت و زمرد و زبرجد و فیروزه و الماس و سنگهای قیمتی بادیده تیزبین و انگشتان هنرمند و بوسیله انبرک دقیق و ظریف ذوق، نکین‌هایی را که می‌خواهند، یکان بیکان، می‌جویند و می‌یابند و بر بساط چور می‌کنند و بدقت و مهارت در رنگین‌دانه‌های حلقه انگشتری و آویزه گوشواره و طوق گل‌بند و رشته یاره و کنگره و دندان‌تاج و افسر می‌نشانند. بهمان گونه و تیره بهمان راه و روش، این نازنین جانان پاکدل و پاکیزه اندیشه یعنی شاعران و نویسندگان شاهکار آفرین زبان پارسی نیز، با قدرت فکر و رفقت احساس و لطف طبع و قدرت بیان وجودت قریحه و وحدت ذهن و وسعت اطلاع، از میان خروارها الفاظ و معانی و ترکیبات و تمسیرات و تمثیلات و تشبیهات و استعارات و کنایات و مضامین و مفاهیم، آنچه را که برای ادای مقصود و بیان مافی‌الضمیر خود، از شرح بزم و رزم و عشق و حکمت و عرفان و فلسفه و موعظه و داستان و منظره و واقعه و تاریخ و حادثه‌های گذشته و اتفاق‌های حال و امیدها و آرزوهای آینده، درخور و دربایست میدانستند، با استادی و مهارت خارق‌العاده بدست آورده‌اند و در صفحات اسالیب متنوع سخن‌پردازی و طبع آزمائی و پهنه‌پردی‌های گوناگون صحنه‌سازی و هنرنمایی خود، از دوبیتی و رباعی و قطعه و مثنوی و غزل و قصیده و مسمط و مخمس و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و مستزاد و نثرهای روان و ساده و بی‌تکلف و تعقید و منشآت مسجع و متنوع و مصنوع و معقد خود، چون نگین‌های گوهر در نگین‌دانه‌ها، نشانیده‌اند.

بنابراین عجب نیست اگر از چنین استادکاران خوب و مواد اولیه مرغوب، محصول‌های مطلوب بدست‌آمده باشد که از شاهکارهای جاویدان و لایزال بدایع قرائع بشری بشمار رود و چشم جهانیان، از دوست و دشمن و آشنا و بیگانه، از پرتو هنر آفرینندگان آن آثار خیره و حیران شود و پس از گذشت قرن‌ها، هر کس برابر آنها قرار گیرد لب بافرین گشاید و سر تعظیم فرود آورد.

البته و صد البته که در همین زمره اشخاص و در همین سلسله اجناس هم، درجاتی مختلف و مراتبی متفاوت از بی‌نظیر، خیلی خوب و خوب و متوسط و قابل

قبول و بندرت پائین تر از آن وجود دارد که اگر چشم نازک بین و نظر موشکاف صرافى خبیر و نقادى بصیر به تشخیص ذاتى و استعداد فطرى و ذوق سرشتى و قریحه جلی و معلومات اکتسابى صاحبانشان و نوع و جنس و قماش مواد اولیه مصرفى دقیق شود، باسانی و بزودى، دریابد که این ضعف و شدت و سایه و روشن و کم رنگی و پررنگی نتیجه ناتوانی و سستی اسناد کار و یا نامرغوبی و بدی جنس و ماده مصرفی و یا هر دو آن بوده است.

در تأیید این نظرات میتوان رشته سخن را بدرازا کشاند و برای هر یک از موردهای یادشده، از آثار بزرگان گذشته علم و ادب، شواهد و امثال فراوان، از نظم و نثر، آورد و موضوع را بدآنگونه تجزیه و تحلیل کرد که حتی برای دیرباورترین افراد، جای هیچگونه شك و تردد بجای نماند.

ولى كمى فرصت و مجال و تنگى حوصله دیباچه نامه ماهانه، که اوراق آن، بناچار، معدود و محدود است، نویسنده را بر آن دارد که زیاد به پیش نرود و بهمین بسنده کند.

با توصیفی و تفصیلی که یاد شد نشکفت اگر امروز در پهنه فرهنگ و علم و ادب زبان شیوای پارسی باثاری، از نظم و نثر، روبرو میشویم که بسیار تنگ مایه و سست پایه است و از دید هنر ارزش ندارد و برخلاف گفتار نغز و بامغز خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی، تاریخ نویس با انصاف و حقگزار و منشی چیره دست و نازک کار دیوان رسالت امیرمسعود غزنوی: «نوشته هائییست که حتی بیکبار خواندن نیز زد»

ما که امروز در این عصر زندگی میکنیم، از نزدیک می بینیم که اغلب این اثرها در زمانی که خود پدید آورندگانشان زنده و جنبنده و پوینده و جوینده هستند، در چه وضع زار و نزار است. با هزاران دست و پا و تمهید و تدارک مقدمات و صحنه سازی و معرکه آرائی و اغلب باموؤنت و بنفقه شخصی، اثری از این قبیل، در نسخی اندک، بچاپ میرسد و برایگان و مفت و مجان، باین و آن هدیه میشود و بادستیاری و پایمردی مسئولان صفحات ادبی روزنامه ها و مجله ها که خود نیز از همان جنس و قماش و از کارگردانان و کارگزاران رند و گریبان چاک و ورزیده و زبردست همین بازار آشفته و درهم ریخته هستند، در ستونهای نشریات مربوط، با تقریظهای شداد و غلاظت دوستان و هواخواهان خودشان، طبع و نشر میشود و بدین طریق بازور و فشار انواع و اقسام تبلیغ و ترویج، از مجالس شعر خوانی و تعزیه گردانی و بحث و نقد ادبی، گروهی جوان، پسر و دختر، تازه بدوران رسیده و خام طبع و نوچرخ و ناوارد که از کم و کیف گنجینه آگنده بدر و غرر بشمار و گوهرها و لؤلؤهای آبدار زبان پارسی بیخبرند، فتنه و فریفته شوند و بی پای کوبی و دست افشانی پردازند.

از اینجا میتوان قیاس کرد که اگر زمانی کم یا بیش دراز بر این اثرها بگذرد و گویندگان و ستاینندگان آنها، البته پس از یکصد و بیست سال عمر طبیعی با ناز و نعمت، زندگانی را بدرود گویند و کسانی نیز یافت نشوند که بامرده ریگ آنان، همانند میراث شادروان «نیما یوشیج»، دکان بکشایند سرنوشت این آثار چه خواهد بود؟ و در صفحات تاریخ فرهنگ آینده کشور، که واقعه ها و رویدادها، دور از دوستی و دشمنی

و کینه توزی و حسدورزی ابناء زمان حال، تقادی و حلاجی میشود در این زمینه چه نوشته خواهد شد؟؟

مرا از روی کمال ایمان و اعتقاد سخنی در دل و جان است که بی پروا در در اینجا میآورم. محال و ممتنع است اثری از این آثار موجود، بویژه منظوم، باکم و کیف فعلی، ولو برای نمودار و شاهد مثال، بتواند، برابر گردش فرساینده روزگار، تاب بیاورد و پایدار بماند و مانند غزلهای دلتناز و جان افزای رند بیباک حافظ یا بوستان و گلستان پر رنگ و بوی شیخ اجل سعدی یا شاهکار جاویدان خداوندگار فکر و احساس جلال الدین مولوی و یابدیده بزرگ و فناپذیر پادشاه سخن فردوسی طوسی یا منظر سازی و هنرنمایی بدیع و شگرف حکیم ارجمند نظامی یا توهنهای شب چراغ موعظهها و حکمتهای نغز و پرمفz سنائی غزنوی و عطار نیشابوری یا قصیدههای فخیم و فاخر ناصر خسرو علوی یا رباعیات خیال آفرین خیام نیشابوری یا نثرهای ساده و روان و شیرین و منسجم و محکم ابوجعفر بن جریر طبری و ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی و ابوسعید عبدالحی بن محمود گردیزی و ابوبکر عقیق سوراآبادی و عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی و ابوعلی محمد بلعمی و ابوالفضل رشیدالدین میبیدی و زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل بن جرجانی و ابومنصور موفق بن علی هروی و شیخ الاسلام احمد جامی نامقی و ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابوالفتوح رازی و فرامرز بن خداداد ارجانی و عمر المعالی کیکاووس بن وشمگیر و محمد بن محمد بیرونی و محمد غزالی و خواجه حسن نظام الملک و خواجه عظامک جوینی و ابوالمعالی نصرالله محمد بن عبدالحمید منشی و ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا تقی علی آبادی صاحب و معتمد الدوله نشاط و امیر نظام گروسی یا هزاران اثر کوچک و بزرگ و ارزنده و پخته و سخنة دیگر استادان مسلم سخن دری و پایه گزاران فرهنگ و زبان پرتوش و توان پارسی، پس از گذشت ماهها و سالها و دیدن ستم دیها و قهر مهرها و تاراج و یغمای جنگجویان و خونخوران بیگانه، باز تازه و خرم و روز بروز شگفته تر و بارورتر باشد و بروتق و جلال و فروشکوه آن بیفزاید و در میان قوم بزرگ ایرانی و نیز اقوام غیر ایرانی دست بدست بگردد و بهر چندگاه، از نو، با شرح و بسط و تفسیر و تصحیح و تنقیح و حاشیه و تعلیقهای متعدد و متفاوت، چاپ و نشر شود و با اینهمه، تشنگی فراوان مشتاقان شیفته و عاشقان فریفته را فرونشاند. این حال اگر معجزه نباشد بناچار نوعی کرامت است.

(بنیاد نیکوکاری نوریانی) طبق صریح اساننامه خود، بی آنکه داعیه ای

داشته باشد، موظف و مکلف است بادرستیاری و پایمردی پاکدلان و پاکیزه جانانی که بزبان نغز دری، از روی کمال اخلاص و ارادت، عشق میورزند و خود را وارث بالاستحقاق و حقیقت شناس این میراث گرانبها می شناسند، در حدود توان و کوشش و سرمایه مادی و معنوی خود، در راه نگاهداشت زبان پارسی، بوضع و حالی که از گذشتگان گرانبهایه و بلند پایه به نسل فعلی رسیده است، بکوشند و تکیه های استوار آن، در نتیجه نادانی و غفلت و سهل انگاری و بی بندباری جمعی قلیل و گروهی اندک،

سست و نابود شود .

شك نیست که این تکلیف بنیاد واجب عینی است نه کفائی یعنی هر کس باید، بنوبه خود، در این باره آنچه در دانش و توان خود دارد بکار بندد و بنیاد بسیار شاد خواهد شد که بتواند از صاحب نظران دانشمند و ایراندوست مقالاتی بدست آورد و بچاپ رساند . صفحات شماره های «نامه گوهر» همیشه برای اینگونه مقالات حق تقدم قائل خواهد شد .

زبان فعلی، دور از هرگونه تعصب خام و لجاجتی نفرت انگیز و استبداد رای، براستی بحد کافی غنی و کامل است و عالم و ادیب و فقیه و عارف و منشی و شاعر و متخصصان رشته های مختلف علوم و فنون نوو تازه غرب میتوانند آنچه را در فکر و احساس خود دارند در گفتگو و خطابه و سخنرانی بر زبان آورند و یا در مقاله و رساله و کتاب بنویسند . تنها نقص، کمبود مقداری لغت و اصطلاح علمی و فنی و تخصصی است که آن هم امیدوار است بامساعی جمیله ای که از سوی فرهنگستان زبان ایران، بطور رسمی و دیگر گروه ها یا افراد، بطور خصوصی، مبذول میشود بمرور از میان برداشته شود.

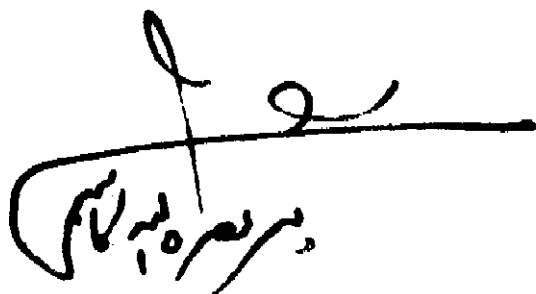
رشته سخن بدرازا کشید و سوزهای درون و دردهای دل ورنج های خاطر

هنوز ناگفته مانده است و بناگزر باید برای شماره آینده گذاشت و درگذشت.

در پایان ، این سخن یادکرد نیست که مابا گروه نوپردازان تازه بچرخ افتاده و پیروان جگر سوخته و دل باخته و شنوندگان و خوانندگان فریفته و شیفته آثارشان هیچگونه دشمنی نداریم و آنانرا فرزندان برومند این آب و خاکی پاک و برادران و خواهران گرمی و ارجمند خود می شناسیم و نیکیبختی و کامیابیشان را از درگاه یزدان دانا و توانا خواستاریم و باندیشه های نو و احساس های نازک آنان، نه تعصب لجاجتشان، حرمت میگذاریم ولی با آنان سخنانی داریم که اگر پندهای مشفقانه نباشد، دست کم درد دل های برادرانه است که بی طعن و دق و سرزنش و بیفشاره و در حدود ادب و نزاکت و عفت زبان و قلم ، در شماره های آینده بهمیان خواهیم گذاشت.

تهران اسفند ۱۳۵۱

دبیر کل بنیاد: دکتر نصره الله کاسمی



دکتر نصره الله کاسمی